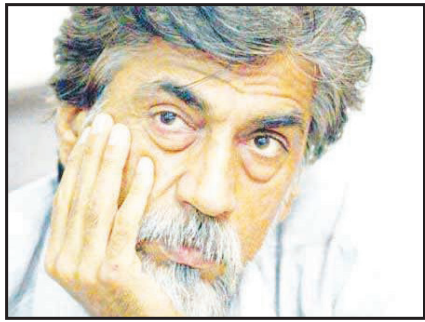


سهراب سپهری

آب را گل نکنیم
در فرودست انگار گفتی می خورد آب
یا که در بیشه ای دور، سیره ای پُر می شوید
یا در آبادی کوزه ای پُر می گردد
آب را گل نکنیم

شاید این آب روان می رود پای سپیداری تا فرو شوید اندوه دلی



قیصر امین پور

چه اسفندها آه!
چه اسفندها دود کردیم!
برای تو ای روز اردیبهشتی
که گفتند: این روزها می‌رسی
از همین راه!



کریمی فریبا

آتش شب
یک شب پاییزی سرد
همدم شد آتشی سرخ
دلَم یاد تو را کرد
اختری در دلَم
شعله ور شد
شوق دیدارت
مرا برد
شاهدم آسمان بود
دست تو با دست من
همنوا شد
شعله ها هم چه زیبا
توی چشمان تو
با من و تو
همنوا شد
آن شب سرد پاییز



محمد فلاحی نسب

پاییز بود و خش خش آبان قشنگ بود
شرم و حیای خیس درختان قشنگ بود
هوهوی باد و هی هی رقصان برگ ها
سرشانه های زرد خیابان قشنگ بود
نبض زمین از زخم عطش گر گرفته بود
آغوش خاک و هق هق باران قشنگ بود
در ناگهان شعبده بازی رنگ ها
حتی سرود سرد کلاغان قشنگ بود
وقتی که دست از شاخه جدا می نمود برگ
عریانی مغموم درختان قشنگ بود
آبان که ابرها همگی مهربان شدند
حتی هوای سربی تهران قشنگ بود
پاییز رفته بود ولی دلنوشته هاش
در دفتر سفید زمستان قشنگ بود



جعفر زارع خوشدل

به سان ماه...

بر من بتاب حضرت دلبر ، به سان ماه
قدری بخند شاد و منور ، به سان ماه
از من مگیر لطف و صفا را ، اضافه کن
در جان من صفای مکرر ، به سان ماه
من را ببر به سوی تماشای آفتاب
شور و صفا و شوق بیاور ، به سان ماه
دشت دلَم به یاد شما می دهد امید
با گلعدار گشته برابر ، به سان ماه
پیشم بمان برای همیشه ، برای من
دیگر مرو به نیمه ی دیگر، به سان ماه
می گیرمت شبی به شهامت پلنگوار
در یک فضای پاک و معطر ، به سان ماه
خوشدل به چهره ی خوش دلبرنگاه کن
حالا که دشت گشته سراسر، به سان ماه
دل می برد نگاه خوش و بی ریای یار
وقتی که یار می رسد از در، به سان ماه



مهناز محمودی

چند رباعی

پاییز اگرچه تاج آذر دارد
یک قلب مجاله ، روح پرپر دارد
با این که سکوت می کند می دانم
رویای بهار سبز در سر دارد

صد بیشه ی دور ، غرق در پاییز است
اغوا شده در هوای مه انگیز است
من محو تماشای سکوتی سنگین
دندان تبر ، در این میانه ، تیز است

بایونه ی چشمه اش نذر قدمت
حوا به فدای لحن و آوای بمت
او آدمِ دل سپردن است و جانش
لبریزِ هوای هر دم و بازدمت

احساس زمانه و زمین ؛ دلتنگی
هر بار نشستته در کمین ؛ دلتنگی
یک ذره هوای بی خیالی بد نیست
ای وای خفه شدیم از این دلتنگی



کیهان ژولیده انارکی

دل ودین دادم و خود را همه رسوا کردم
در خیالات خودم شورش و بلوا کردم
تو ردیف غزلم بودی و از بیم رقیب
همچو مجنون شدم و نام تو لیلا کردم
نیمه شب بود و من کوچه و تنهای و دل
خاطراتی که به بن بست تو پیدا کردم
دوش پیری سر راه من شوریده رسید
آتشی بر دلَم افروخت که غوغا کردم
گله بگذار و برو شاعر شوریده سرشت
بنگر من که دلَم ، واله و شیدا کردم
اشتباهی که همه عمر بشیمانم از آن
اعتمادیست که بر مردم دنیا کردم؛
و تو ای شاعر ژولیده حواست باشد
در خرابات دلت وسوسه بر پا کردم



اشرف السادات کمانی

خودم را حبس کردم در میان صدهزاران سنگ
تو هم سنگی بزنی! وزنی ندارد روی این پیرنگ
اگر از عشق می گویی، دگر یادم نمی آید
چه رنگی دارد و باید برقصم با کدام آهنگ
همیشه کاسه چشمم برایت جام خون آلود
میان هر دو چشمم جای پایت می نوازد چنگ
و یا از دست این نامردمان غافل از دنیا
دل من می کشد نقاشی آه از هزاران رنگ ...
بکش بر روی بومِ بامِ ها، پرها رها از آه
که آه قاصدک باشد اسیر و، آشیانش تنگ



بدریه صحرانورد

کنار برکه ی رویا که حال دل خوب است
دلی نشستته برایت که سخت محبوب است
دلَم به عشق تو با درد و غصه می سازد
دلی که چشم به راه و شبیه یعقوب است
منی که در دل تنگم ترانه می کارم
به یمن ابر نگاهت که سرد و مرطوب است
شریک غربت راهم که می رسد به سراب
بیا که چشم من اینک به گریه منسوب است
درخت نخل خیالی ، عزیز پابر جا
که بی حضور نجیبیت، دلَم پر آشوب است
مرام خاطره ها ماندن وفاداری است
هوای یاد تو هر بار خوب و مطلوب است

منتظر داستان و اشعار شما هستیم
لطفاً مطالب خود را با درج شماره تلفن به دفتر روزنامه یا آدرس الکترونیکی ذیل ارسال نمایید.
ضمناً روزنامه در ویرایش مطالب ارسالی، آزاد است و مطالب ارسالی برگشت داده نمی‌شود.
toloudaily@gmail.com

کارشناس (این شماره) سرویس ادبی - هنری: اشرف السادات کمانی